UNIVERSAL LIBRARY


وفی انفسکم افلا تبصرون
الحمد للہ والمنۃ کہ مجموعہ علم حقایق و معارف المسمے بہ
عقاید صوفیہ
علوم خمسہ
مجموعہ
دقیقہ
مطبع فخر نظامی طبع یافت



رسالهٔ عقاید صوفیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلواة والسلام علی
رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین بدان ایعزیز ارشدک الله تعالی فی الدارین
صوفیانیکه قائلین بوحدة الوجود اند بذوقی و وجدانی چنین یافته اند و براین اعتقاد
داشته اند که حقیقت حق سبحانه تعالی وجود هست وآن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست
بل وجود مطلق است بآن معنی که آن وجود وجود است باعتبار حقیقت نه اورا قید خاص هست
ونه قید عام ونه اورا قید اطلاق است نه قید تقید وآن وجود خود منقلب نگردد لان فیه اتصاف
النقیض بالنقیض او اتحادهما وهما محالان لان فیه انقلاب الحقائق واین محال است
پس چون حقیقت آن وجود مطلق است در خارج همیشه متحقق بود وامر کلی نباشد از جهة آنکه سلب
شئی عن نفسه لازم می آید واین نیز محال است از جهت آنکه هست هست است وامر ذهنی نیست
که محتاج به جزئیات باشد وافراد خود در موجودیت خویش پس همون وجود مطلق واجب باشد وآن
وجود را صفت وجوب قیومیت وبقا وقدم وعظمت وجلال وعلم وقدرت وجمیع صفات الهیه

ثابت اند و آن وجود بیچون و لانهایت و غیر منحصر و غیر محدود است و این صفات از آن وجود گاهے منفک نیستند و آن وجود را باعتبار این صفات واجب الوجود و آله میگویند و آن وجود یکے است و غیر وے موجود نیست و محال است که باشد از آنکه حقیقت وی تعالی وجود است و غیر وی بالکلیه جز عدم نباشد پس غیر وی موجود نتواند بود از آنکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و منافیت و غیر درین سه قسم منحصر است پس غیر وی موجود نباشد و اصل همه موجودات همون است و همه کائنات از وی صادر اند و او بذات خود بهمه موجودات متعین و متکیف شده است و بلباس مخلوقات ظاهر آمده است و ذات او با همه صفات مقید شده خلق نما گشته است بے انقلاب حقیقت وی و صفات حقیقیه وی و او بحال خود است باطلاق خود و صفات حقیقیه وی هم بحال و بکمال خود اند و باطلاق خود و بآن اطلاق حقیقت و اطلاق صفات خود را باین تقید جلوه نموده است پس ظاهر این تقید و بلوازمات این تقید است و بباطن بهمان اطلاق و بلوازمات آن اطلاق است مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان بیان این معنی است پس آنچه تقید است راجع بظاهر آمده و همه اطلاق راجع بباطن پس او فی الحقیقت اله است عبد نما اما گاهی فی الحقیقت عبد نیشود چنانچه حقیقت وے و صفات حقیقیه وے الٰهیه وی منقلب نباشد از آنکه انقلاب حقیقت وی محال است و انفکاک صفات حقیقیه وی از آن حقیقت نیز محال است پس اله عبد نما باشد و چون عبد بتوجه تمام باصل خود و به باطن خویش بازگردد و نظر ازین تقیدات بردارد و بر باطن گذارد و این شعور بالکلیه نانی گردد تا ذات و صفات وی که مقید اند منبسط گردند و بذات و صفات حق متحد باشند همچو انبساط ذات و صفات حق در آن وقت این بنده کانه هو باشد و عبد اله نما گردد این است کمال آن بنده اما گاهی فی الحقیقت اله نشود از آنکه چون تقید آن بنده و صفات آن بنده بالکلیه انبساط پذیرد او بالکلیه نماند کدام منبسط گردد و که متحد باشد باحق پس کمال بنده این است که در وی حق جلوه گر باشد و آن بنده انبساط و اتحاد باحق پذیرد چنانچه کانه هو گردد و عبد اله نما شود این است تحقیق محققان و عقیده گروه صوفیان و ذوق و وجدان عارفان اگر عارفی از شعور

خود بالکلیه گم گردد و خود را همون بیند و هو هو گوید معذور است و آگاه نیست از حقیقت حال خود و چون هشیار شود و از حقیقت حال خود خبردار گردد خود گوید کمال من اینست که من عبدالله نا باشم چنانچه حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سره العزیز می فرمایند ان قلت یوما سبحانی ما اعظم شانی فانا الیوم کافر مجوسی وانا اقطع زناری و اقول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده و رسوله چون سلطان العارفین از حقیقت حال خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقت حال اینست که آن حقیقت مطلق را باین تقیید دریابد بی اتحاد و تباین تا مسلمان حقیقی شود و کلمه طیبه را تمام دریابد و گرنه لا اله الا الله حاصل باشد و محمد رسول الله حاصل نه و آن حقیقت مطلقه باین نمودن تقیدات مطلق است و صفات حقیقیه و اطلاقیه وی همچنان مرجع همه تقیدات است و او اله همه و معبود و مسجود همه و اینها همه راجع و عابد و ساجد او بیند و از ان حقیقت نزول کلام است و ارسال رسل و آن حقیقت آمر است و ناهی و این مقیدات مامور و عابد و محل تصرف وی و مظاهر اسما او وی در مظهری اسم هادی در کار است و در مظهری اسم مضل در کار مآل آن ترحم و مآل این تقهر پس مظهری مرحوم آمد و مظهری مقهور آن متنعم نجات است و این معذب بعذاب جهنم و این مرحومیت و مقهوریت و این راحت و الم راجع بمقیدات آمد و راجع با آن حقیقت نه از آنکه آن حقیقت منزه است از اینها بمرتبه اطلاق خود و ظهور این راحات و آلام باعتبار این تقیدات نه باعتبار آن اطلاق با آنکه آمر و مامور همون است و با آن اتحاد امر با آمریت خود و مامور بماموریت خود است چنانچه حضرت شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکیه میفرمایند هو عین کل شی فی ظهوره و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو والاشیاء اشیاء این ست وجدان محققان و عقیده حضرات صوفیان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ایشان را باعتقاد علماء ظواهر هیچ روی مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالم علماء ظواهر ربط ایجاد حق بعالم می دهند به تباین حقیقتین و علماء باطن ربط ذات حق بعالم میدهند بی تباین

حقیقتین واتحاد و بی انقسام و تجزی و تبعیض پس نزدیک ایشان یک حقیقت آمد اما در ثبوت
مرتبه حق و مرتبه عالم واحکام مرتبه برآن هر دو هیچ مخالفت نیست احکام واجب بر واجب مترتب
میدارند واحکام عالم بر عالم واحکام آن برین مترتب نگردد واحکام این برآن مترتب نشود
این است صراط المستقیم - اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین آمین علماء ظواهر بر بنا بر خود هیچ طورے از اطوار یگانگی بر عالم روا
ندارند بلکه کفر میدانند زیرا که نزد ایشان عالم را با حق هیچ وجه یگانگی نیست وصوفیان بربنائے
خود همه اطوار یگانگی بر عالم جایز دارند بل جزوی ورکنی از ایمان شمارند از انکه نزد ایشان حق تعالیٰ است
امانه جداگانه وبیگانه از عالم ونه متحد و یگانه با او زیرا که نزد ایشان من حیث الوجود یگانگی ست ومن حیث
المراتب بیگانگی و ثبوت ایمان بدو رکن است یگانگی وبیگانگی وآن یگانگی وبیگانگی بدو امر است
امر الحق والعبد و جمیع الامرین المذکورین را ایمان تمام وکامل میدانند لان فیه ثبوت
الحق والعبد بلا تباین واتحاد پس کسی که بوجدان و ذوق بی تباین واتحاد هر دو مرتبه را
برابر دارد و حقیقت وجود را با جمیع الٰهیات حقیقیه و با جمیع قیودات خلقیه دریابد او را کامل مکمل میگویند
وکسی که باستیلاے وجود و یا باستیلاے حق مرتبه خلق را محو سازد او را مغلوب الحال گویند و معذور
دارند و مرفوع القلم شمارند ان الله لا یواخذ العشاق بما صدر منهم وکسی را که رویت
خلق حق را ساتر آید او را محجوب گویند وکسی که بجز علم وحدت یا بتوهم حظوظ آن علم رتبه خلق
را بر دارد او را ملحد و زندیق گویند وکسی که علم و معرفت وحدت را چنانکه مذکور است بداند و بدان
عقیده صحیحه دارد و مراقب بدان بود او را عالم ربانی خوانند وامید است که او بطفیل این علم و عقیده
و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان وکسی که مراقب نبود و آن علم و عقیده
صحیحه دارد او هم چیزی ازین نصیب خالی نبود و ازین حظ عاری نباشد و هر که این علم و عقیده
صوفیه را یاد دارد و هر مسئله این رساله را به تحقیق بداند از زلت صوفیان خامان و از زندقیت
زندیقان و از الحاد ملحدان و از اباحت اباحیان نجات یابد و بدرجه صدیقان رسد وانعلم

بالصواب صوفیان آن حقیقت را حقیقت وجود است من حیث هو هو مرتبه لاتعین و ذات بحت خوانند اما نه بآن معنی که مفهوم سلب تعین و بحیثیت آنجا ثابت باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه غیب هویت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ اسمی که ورای وجود فایده دیگر دهد روا ندارند و چون آن حقیقت را بعلم مطلق و علم اجمال که یافت خود است مر خود را بذات خود دریافت جمیع شیونات او یعنی اسمای الهی و کونی بی امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند وحدت گویند و حقیقت محمدی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم خوانند و تجلی اول و تعین اول و تنزل اول نامند و چون آن حقیقت را بعلم مفصل که یافت خود است با صفات و اسمای الهی و کونی مفصلاً با امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند واحدیت و الهیت و حقیقت انسانی خوانند و دانش خود که درین مرتبه است مر اکوان را تعین علمی و اعیان ثابته نامند و این همه وجدان و شهود و علم و شعور او مر او را در سه طریق منحصر است و این همه مراتب مذکوره را قدیم پندارند و تقدیم و تاخیر یکی بر دیگری تقدم و تاخر رتبی دانند نه مکانی و زمانی و چون آن حقیقت متلبس شود بعالم نورانی آن را عالم ارواح و عالم ملکوت و عالم مثال خوانند و چون آن حقیقت متلبس شود بعالم جسمانی آن را عالم اجسام و عالم شهادت و عالم ناسوت گویند و چون آن حقیقت متلبس شود و مقید باشد بجمیع مراتب مذکوره جسمانی و نورانی و واحدیت و وحدت انسانی گویند و چون آن حقیقت بعد ازین تقید در انسان منبسط گردد و متسع گردد و جمیع مراتب مذکوره در وی ظاهر آیند با انبساط خود و او را کانه مو گر دانند آن را انسان کامل گویند و آن انبساط و اتساع بکمال و اکمل مرتبه در صورت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دارند و ختم نبوت هم برین وجه شمارند و از عبارت سابقه معلوم شد که کمال مقید بدو وجه نگاه داشتن است وجه اطلاق و وجه تقید که درست اما چون آن حقیقت مطلقه مقید شد بجهت مقید شدن به تقید خو کرد و عادت گرفت و به تقید بصر و تقید سمع مقید و همه اوصاف مقیده به تقید عادت گرفتند و آن حقیقت مطلقه را و اوصاف آن حقیقت را سائر آمدند و از آن حقیقت بیگانه واگشتند و جهت تقید بر آن غالب آمد و احکام و لوازم تقید برو مستولی شد اکنون طریق رجوع مقید سوی مطلق این است که وجه اطلاق را بر وجه تقید غالب کند و همیشه

مراقب بوجه اطلاق باشد هیچ وجه ملاحظه بوجه تقیید نکند و بهر طریق که وجه تقیید فراموش شود آن طریق لازم گیرد و فرض را ادا کند و هر امریکه وجه تقیید را غلبه دهد و در کثرت درو فی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و بآن ملتفت نشود و اگر آن امر از امور دنیوی ست واجبست که آنرا بالکلیه ترک کند و اگر از امور دینی ست پس به بیند که اگر آن امر از مفروضات ست یا از سنن روایت ایمان و آوردن آن ضروری ست و اگر این ما نیست آن را هم ترک کند اگرچه آن امر از خیرات و حسنات باشد حاصل الکلام هر کاریکه وجه اطلاق را غلبه دهد فرض راه وی آن کار است ازانکه فرض راه وی آن است که وجه اطلاق را حاضر آرد ازینجاست که گفته اند خسر الدنیا والاخرة صفت عاشقان است مقید را نگاه داشتن بر وجه مطلق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقیید نکند و اگر خواهد که هر دو وجه را نگاه دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید ازانکه مقید بوجه تقیید عادت گرفته ست و تقیید و لوازمات او لازم حال او آمده اند مانع وجه اطلاق آیند و سوی خود کشند ابتدا ممکن نیست که نگاه داشتن دو وجه وجه اطلاق را غالب آرد بعد از غالب شدن وجه اطلاق ملتفت بوجه تقیید شود و مراقب بآن وجه باشد و آن وجه را حاصل کند در آن وقت ممکن است که وجه تقیید بان طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه تقیید حاصل شد بدرجه کمال رسید مساوی الطرفین گشت انبیا صلوات الله علیهم که بخلق آمده بودند بوجه اطلاق آمده بودند ارسل رسوله بالهدی و وجه تقیید هم همراه ایشان بود آیه کریمه و دین الحق لیظهره علی الدین کله ایشا زا هر دو وجه داده نبی کردند و بدعوت خلق فرستادند و گرنه نبی و رسول نتوانند شد و نبی ما را صلی الله علیه و آله وسلم ظهور آن هر دو وجه بکمال مرتبه داده بودند ازان وجه آن حضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم خاتم النبیین آمد —

فافهم هذا الطریق و تامل و توصل و اعمل علیه خاتمه

نمبر	مسئله	دلائل وجود مطلق
اول	حقیقت حق سبحانہ تعالےٰ وجود است	آن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست بل وجود مطلق است بآن معنی که وجود وجود است باعتبار حقیقت ۔
۲	وجود منزه و عاری است از ہر قید	نه او را قید خاص است و نه قید عام نه او را قید اطلاق است و نه قید تقید ۔
۳	آن وجود منقلب نگردد	لان فیه اتصاف النقیض بالنقیض او اتحادہما وہما محالان لان فیه انقلاب الحقایق و این محال است ۔
۴	مطلق در خارج ہمیشه متحقق بود امر کلی نباشد	از جهت آنکه سلب شی عن نفسه لازم می آید این نیز محالست که ہستی وجود امر ذہنی نیست که محتاج بجزئیات و افراد باشد در موجودیت خویش بخارج ۔
۵	آن وجود مطلق واجب باشد	که صفت وجوب قیومیت و بقا و قدم و عظمت و جلال و علم و قدرت و جمیع صفات الٰہیه بآن وجود ثابت باشد
۶	آن وجود بیچون و لانہایت و غیر منحصر و غیر محدود است	این صفات الہیه گاہی ازان وجود منفک نیست که آن وجود باعتبار ہمین صفات واجب الوجود و الٰہ ہست ۔

۷	آن وجود یکی است وغیر وی بالکلیه جز عدم نباشد	ازانکه حقیقت وجود را مثل ومخالف وضد نیست وغیر درین سه قسم منحصرست پس غیر وی موجود نباشد ۔
۸	اصل همه موجودات است همو وهمه کائنات ازو صادر شده	یعنے آن وجود بذات خود بهمه موجودات متعین ومتکیف شده بلباس مخلوقات ظاهر آمده وذات او با همه صفات مقید شده خلق نما گشته بی انقلاب حقیقت وصفات حقیقیه خود ۔
۹	آن وجود ظاهر باین تقیدات است وباطن بهمان اطلاق خود	پس آنچه تقید است راجع بظاهر آمده وهمه اطلاق راجع بباطن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان درین معنی آن الٰه است عبد نما اما گاهی در حقیقت عبد نمی شود چراکه درینصورت انقلاب حقیقت لازم می آید وانقلاب حقیقت الهیه وی وصفات حقیقیه وی محالست
۱۰	آن حقیقت مطلقه با این نمودن تقیدات مطلق است	صفات حقیقیه واطلاقیه وی همچنان مرجع همه تقیدات است واو اله ومعبود همه ومسجود همه وهمه تقید راجع دعابد وساجد اوینید ۔
۱۱	واز همان حقیقت نزول کلام وارسال رسل است او همون حقیقت آمر وناهی	یعنی این مقیدات ماموراوینید ومحل تصرف وی ومظاهر اسما وصفات وی که اعیان علمیه الهیه اند ۔
۱۲	در مظهری اسم هادی درکار است ودر مظهری اسم مضل درکار	یعنی مآل آن ترحم ومآل این تقهر پس مرحوم ومقهور مظهر اوست ومنعم بنعمات جنت ومعذب بعذاب جهنم مظهر است ومرحومیت ومقهوریت وراحت والم راجع بمقیدات آمده نه راجع بآن حقیقت ازانکه آن حقیقت بمرتبه اطلاق خود ازینها منزه است ۔
۱۳	وبآن اتحاد آمر بآمریت خود ومامور بماموریت خود است	چنانچه شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکی میفرماید هو عین کل شئی فی ظهوره وما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو والاشیاء اشیاء ۔



رسالهٔ عوالم خمسه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلواة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین

طالب حق را باید دانست که مراتب وجود باصطلاح صوفیه رضوان الله تعالی عنهم اجمعین پنج عالم است لاهوت وهاهوت وجبروت وملکوت وناسوت وبیان از مراتب ناسوت کرده میشود تا مبتدی را فهمیدن آسان گردد ناسوت باصطلاح ایشان مرتبه ملکست که آنرا عالم شهادت نیز گویند وآن از عرش اعظم است تا مرکز خاک واین مجموعه سیزده چیز است اول عرش مجید است که در شرح بخاری احمد خطیب قسطلانی از بعضی سلف نقل میکنند که عرش عظیم از یاقوت سرخ است بعد وی میان دو جانب و پنجاه هزار ساله راه است ووسعت از طرف بالا پنجاه هزار ساله راه است واز طرف پائین نیز پنجاه هزار ساله راه است در فضایل اعمال حدیث مرفوع است که عرش را صد پایه است فرشتگان از زمانه که پیدا شده اند تا روز قیامت سیر یکپایه تمام نتوانند کرد بعد ازان کرسی است که زمین بهشت ست مجموعه درجات عظیمه بهشت هزار وشش صد وشانزده است بعده فلک زحل که آسمان اول است وبعده فلک مشتری بعده فلک مریخ بعده فلک شمس بعده فلک زهره بعده فلک عطارد بعده فلک قمر که آسمان هفتم ست ازبالا وآسمان اول است از طرف پائین ودر شرح امام نووی وغیره چنین مقرر کرده اند که کرسی وآنچه در دست بعرش مجید خردل است در میدان

وسیع و هفت آسمان نسبت بکرسی همین حال بعد از فلک هفتم کرهٔ آتش است که آنجا شهب میشود بعده
کرهٔ هواست که درآنجا ابر وغیره میشود بعده کرهٔ آب است که عبارت از دریای محیط است و درداخل
کرهٔ آب بمین شکل گرد گان افتاده است وزیاده از نصف زمین غرق ماست ونصف کم او بیرون است
وآن نصف بیرون دو قسم است یک قسم محض ویران است که نشان عمارت درا و اصلا مطلقا بهیچ
وجه نیست ویک قسم که اورا معموره گویند وآن ربع مسکون است ودرا و دریاها ومیدانها وکوهها وشهرها
واقع است ومسافت آن یکصد وبست ساله راه است ازان نود ساله راه یاجوج وماجوج که از فرزندان
یافث بن نوح است می باشند ودوازده ساله راه حبشه می باشند وهشت ساله راه رومیان می باشند
وسه ساله راه عرب میباشند وهفت ساله راه مردم مغ می باشند چنانچه این تفصیل امام احمد
خطیب قسطلانی در شرح بخاری از بعضی کتب نقل کرده اند ودر زمین مخلوقات بسیار اند چنانکه
نسبت بملائکه وشیاطین وجن آدم از هزار یک میشود واین هم در شرح مذکور است که تمام زمین باین
وسعت نسبت بآسمانها مقدار خشخاش است چنانچه بزرگی گفته است **ابیات** جهان در جنب
این سقف مینا * چو خشخاشی بود بر روے دریا * ببین خود را کزین خشخاش چندی * سزد گر
بر بروت خود بخندی - بطریق اختصار ناسوت تمام شد اما ملکوت پس باید دانست که عالم ملکوت
منقسم بدو قسم است ملکوت اعلیٰ وملکوت اسفل وملکوت اعلیٰ ارواح را گویند واسفل عالم مثال را
گویند واین عالم مثال بالای عرش است ووسعت او آنقدر است که تمام عرش وآنچه در واست
گویا حلقهٔ انگشتری است در صحرای عظیم چنانچه شارح قیصری وغیره فرموده اند وعالم مثال برزخ است
درمیان عالم اجسام که ناسوت است ودرمیان عالم ارواح که مجرده نوریه هستند وهر موجودی را
کائناً ما کان صورتے درین عالم مناسب آن عالم است که فیض از ارواح گرفته باجسام
میرسانند وآنرا عالم خیال نیز نامند اما ملکوت اعلیٰ ارواح است وآنرا عالم امر نیز می نامند و
آن عالم است که اشارهٔ حسی بدان راه نیابد وموجودات آن عالم بر دو قسم است قسمی هستند
که بوجهی از وجوه بعالم اجسام تعلق ندارند وایشان را کروبیان گویند - وایشان نیز دو قسم اند

قسمی از عالم مطلق خبر ندارند هاموا فی جلال الله وجماله منذ خلقهم والیشانرا مهیمه خوانند وقسمی دیگر از ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و وسایط فیض ربوبیت و افضل اینها روح اعظم است که روح محمدی ست صلی الله علیه وآله وسلم که فیض از حق سبحانه تعالی گرفته بجمیع ارواح میرسانند ونسبت روح اعظم بجمیع عوالم میرسد چه ارواح وچه مثال وچه شهادت چون نسبت نفس انسانست به بدن تا آنکه فیض از آنجا نرسد ممکن نیست که وجودآیا شهود اچیزی در خارج صورت بندد قسم دوم از قسم اول آنها بعالم الاجسام تعلق دارند بتدبیر وتصرف که هر نوع انسانی را یکروح مجرده است که تمام تعلق وتصرف آنشخص موقوف براوست هرچه استعداد بدن ونفس آنست بمقتضاسے آنست موافق آن از روح فیض گرفته بدو میرساند بواسطه صورت مثالی آنشخص که در عالم مثال ست وچندین هزار ارواح ملکی دیگر نیز ممد ومعاون مراین ارواح مجرده راهستند که آنرا نیز ملکوت اسفل گویند تا آنکه اهل کشف گویند تا صفت فرشته نباشند برگی از درخت بیرون نیاید پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند۔ ان لکل شئی ملکا ونیز فرموده ینزل لکل قطرة ملکا همچنین در احادیث دیگر ملک الجبال وملک الریح وملک الرعد وملک البرق وملک السحاب آمده است بالجمله هرچه در عالم ناسوت میشود از کون وفساد حتی الحرکت والسکون اول فیض حق سبحانه تعالی اسمار الهی را که ارباب تقیدهستند میرسد واز آنها بواسطه اعیان ثابته بروح اعظم میرسد واز روح اعظم بارواح انچه لایق استعداد اوست آن فیض اسما میرسد وبهر روح بواسطه صورت معانی در ناسوت خود متصرف میگردد لیکن بعضی شعور دارند چنانکه از افراد انسانی وحیوانی وبعضی شعور ندارند چنانچه افراد نباتی وجمادی اگرچه بتحقیق خاص همه راشعور وادراک هست که اهل کشف میدانند اما کشف کردن آن دستور نیست وانچه مذکور شد تمام عالم ملکوت بود جبروت بالای او وعالم جبروت است که صفات الهیست وآن عالم واحدیت است که مشتمل است بر جمیع اسمای الهی وکیانی بطریق تفصیلاً هر یک بر بست وهشت اسمای الهی وبست وهشت اسمای کیانی مقرر ثبت نموده اند چنانکه تفصیل اینها در دایره واحدیت که در جام جهان نما مذکور ست محققین فرموده اند وهر یک از ان

اسمای آلهی را حقایق آلهی گویند و اسمای کیانی را اعیان ثابته نامند و همیشه فیض اسمای آلهی که
ارباب مقید اند باسمای کونی که اعیان ثابته و مظهر ہستند میرسد و از آنجا بواسطه روح اعظم
بخارج میرسد چنانکه گذشت و این مجموعه را جبروت خوانند و بالای این مرتبهٔ ذات آلهی ست
که ہاہوت گویند و آن عالم وحدت ہست یعنی حق سبحانه تعالی بوحدت خویشتن متصف بصفت
احدیت ست که اسقاط جمیع اعتبارات و سلب جمیع صفات و نیز متصف بصفت واحدیت
که اثبات جمیع اعتبارات و اتصاف جمیع صفات است و این مرتبه معبود جملهٔ موجودات است
و این مرتبه را حقیقت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم نیز گویند بعد ازان ہمین سبب در مظهر محمدی
صلی الله علیه وآله وسلم این کلمات سوی الوجوب الذاتی بظهور پیوست چنانکه مرتبه جبروت
حقیقت انسانی را گویند از آنکه ہرچه در وست از اسمای آلهی وکیانی در افراد مکمل بظهور می انجامد
و در ہر انسان بالاجمال ہست اگر استعداد او وفا کند بظهور آید سیر جمیع سالکان باعتقاد
اکثر اہل کشف تا بجبروت منتهی میشود و بعضی محققین چنانکه حضرت شیخ محی الدین ابن علی العربی
وحضرت پیر این ضعیف عین العرفا برین ست که سیر عارف محقق یا غوث یا فرد کامل که برقدم
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم باشد بوجه تبعیت تا بہاہوت میرسد یعنی سیر او متصف باول مرتبه میشود
اما دیگران را بعد از رسیدن بجبروت مشاہده آن مرتبه میشود و آنکه متصف بآن نمیشود اینہمه مراتب اربعه که مذکور شد
داخل تعین اول بودند که شامل جمیع تعینات ست و بالای این مرتبه لاتعین ست که لاہوت گویند که علم ہیچ نبی
و ولی بلکه کمال او نرسیده است و نخواہد رسید در دنیا و آخرت بخلاف مراتب سابقه الحمد لله علی
کل حال تمام شد رساله عوالم خمسه من تصنیف حضرت قدوة العرفا زین المحدثین شاه
فتح محمد محدث ابن حضرت شاه عیسی جند الله رضی الله عنهم فقط۔



خلق بعد از ارتفاع کثرت عین حق است اگر لام جمال که عبارت از ظهور کثرتست از میان برداری و نقطهٔ تعین از سر غا برگیری بنگر که چه ماند **دقیقه ۱** تعین حجاب وجود است اگر تو از عین وجود حق دو چشمی احول را که عبارت از حرف تاست دور کنی دانی که تعین عین وجود حق است **دقیقه ۲** وجود مطلق چون از اطلاق و عدم انحصار خود توجه بعالم ظهور کرد اول تعین که پیدا گشت نام او وحدت شد و او را حقیقت محمدی نیز گویند **دقیقه ۳** حقیقت تعین تو دانستی و مغایرة دور کردن میان تعین و عین حق هم فهم کردهٔ اکنون تو در هر تعین و تجلی و در هر مرتبه همچنین فهم کن چنانچه سیاهی بنسبت حروف اگر حروف گوئی درست بود اگر سیاهی دانی که بصورت حروف ظاهر شده است عین معرفت بود و آن وحدت را دو شاخ ظاهر شد یکی را نام احدیت که ذات بآن اعتبار از همه اعتبارات منزه و مجرد است و دوم را نام واحدیت که ذات بآن اعتبار همه صفات الهی و اعتبارات کیانی متصف است **دقیقه ۴** صفات الهی دو قسم آمد یکی موقوف است بظهور مخلوق در خارج چنانچه خالق و رازق و دیگر محتاج نه چنانچه سمیع و بصیر و علیم و غیر آن از امهات صفات پس آنچه محتاج نیستند بکمال ذاتی و غنای مطلق تعلق دارند و این مرتبه را تقدم

براسمای دیگر است وانچه محتاج هستند بکمال اسمائی وکمال جلا واستجلا تعلق دارند کمال جلا
آنرا گویند که وجود باین تعینات ظاهر شد وکمال استجلا آنرا گویند که درین مرآت حق سبحانه
باین تعینات خود را مشاهده کند و واحدیت منقسم بدو قسم است یکی صفات الهی و دیگر اعتبارات
کیانی وتعین واحدیت هر دو شامل ست وصفات الهی آن را گویند که وصف وجوبی
وفعلی صفت ذاتی ایشان باشد واعتبارات کیانی آنرا گویند که صفت لازمی ایشان
انفعال وامکان باشد **دقیقه ۵** لفظ الله وحق دو جا اطلاق کند یکی در مرتبه لاتعین
که عین وجود مطلق است بی ملاحظه مفهوم دوم در مرتبه الوهیت وآن عبارتست از ظهور جمیع
صفات الهی اجمالاً و ظاهر وجود که وجوب وصف خاص اوست اینجا گویند ورب آنجا
گویند که آن صفات الهی تفصیل یابند **دقیقه ۶** واعتبارات کیانی مقتضیات
اسمای الهی ومرتبه ربوبی اند آنرا اعیان ثابته گویند وظاهر علم آنرا نیز گویند پس درین دو مرتبه
یعنی صفات الهی واعتبارات کیانی یک حقیقتی جامع است وآن وجود مطلق است باصالت
وتبعاً حقیقت انسانیت است که آدم عبارت ازوست تا اینجا مراتب ظهور الهی بود واکنون مراتب
ظهور خلقی بیان خواهد شد **دقیقه ۷** اول تعین باعتبار خلقت باعتبار ظهور نور محمد است
نام او روح اعظم وعقل اول وعقل کل ست او بمنزله قند است واین جمیع عوالم مختلفه بمرتبه
قند صاف وکدر تا بمرتبه تطبیره واین را عالم ارواح نامند وفرشته که در صف اول عالم ارواح است
او را روح القدس گویند وآخر او جبرئیل امین است وبالای این مرتبه ارواح هرچه مذکور شد
در عالم غیب شمرده اند **دقیقه ۸** پس ازین عالم عالم مثال است وآن عبارت است
از ظهور مرکبات لطیفه که قابل تجزی وتبعیض نیستند که آنرا خیال متصل نامند پس هر حس حرکت
که درین عالم موجود است بواسطه اوست یعنی اول فیض فیاض مطلق بعالم ارواح میرسد
وانه بعالم مثال واز وبعالم حس **دقیقه ۹** پس ازین عالم عالم شهادت است وآن
عبارت است از عرش رحمان تا مرکز خاک بدین تفصیل اول عرش پس کرسی وفلک زحل

و فلک مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر کرهٔ نار و کرهٔ هوا
و کرهٔ آب و کرهٔ خاک و موالید ثلثه معدن نبات حیوان **دقیقه ۱۰** پس انسان کامل
این جمیع عوالم را شامل است و مقصود از ظهور این مراتب وست که وجود باین مراتب
شده تا بانسان پیوست در انسان بحواس انسان در این مراتب خود را مشاهده میکرد که معراج
عبارت از وست **بیت** کسوتی دیگر بپوشد جلوهٔ دیگر کند ❊ مظهر دیگر نماید بهر اظهار دگر ❊
اگر خواهی که این مراتب در تحت توجه و سیر تو باشد بدین شغل عروج و نزول مبدا و معاد اشتغال
نمائی وجود مطلق تعین اول تعین ثانی عالم ارواح روح القدس جبرئیل امین عالم مثال
عرش کرسی فلک زحل فلک مشتری فلک مریخ فلک شمس فلک زهره فلک عطارد فلک قمر کرهٔ نار کرهٔ هوا کرهٔ آب
کرهٔ خاک موالید ثلثه معدن نبات حیوان انسان **دقیقه ۱۱** چنانچه وجود مطلق در اول مرتبه جمیع تعینات را
شامل است انسان در آخر مرتبه جمیع را حامل چون وجود تنزل کند اول خود را بلباس تعین اول
و ثانی بیاراید پس بلباس عالم غیب بیاراید تا بلباس انسان خود را بیاراید چنانچه تخم بلباس شاخ و شگوفه
و برگ و بن خود را بیاراید تا بحدیکه باز به تخمیت آید و چون این تخم باصل خود رجوع کند می بیند که چندین
لباس هم من گرفته ام فهم من فهم **دقیقه ۱۲** معرفت سه نوع است معرفت افعالی و معرفت
صفاتی و معرفت ذاتی معرفت افعالی عبارت ازان است که هر فعلی که در کائنات موجودست خواه از
انسان خواه از غیر انسان بیند فعل حق سبحانه داند و معرفت صفاتی اشارت بآنست که هر صفت
که در خود یا غیر خود یابد صفت حق سبحانه داند اگر کسی گوید و سالک شنود گوینده را بصفت کلیم تصور کند
و خود را بصفت سمیع و اگر چیزی بیند آنرا صفت ظاهر داند و خود را بصیر و اگر وهم و خطره در دل
گذرد آنرا باطن تصور کند و خود را باری و اگر چیزی کسی را رسید به خود را معطی داند و او را قابض تصور
کند و اگر در دست خود کتابی یا چیزی دیگر بگیرد و بگشاید باسط و قابض تصور کند و اگر خواهد که از کسی
چیزی منع کند خود را مانع تصور کند و او را ممنوع و اگر خواهد برود و چون پای بردارد اسم رافع تصور کند و چون بنهد
اسم خافض تصور کند و چون بخورد خود را رازق و شکم را مرزوق تصور کند و چون گرسنگی زند کند

خود را جبار تصور کند و چون بخسید داند که تا این زمان باسم ظاهر حق سبحانه خود را مشاهده میکرد
اکنون میخواهد که باسم باطن خود را مشاهده کند الی ما لا نهایة اگرچه این اسرار گفتنی نیست
اما از صاحب بصیرت منع کردنی هم نه و چون بنویسد تصور کند که خالق از کتم عدم بر صفحهٔ کاغذ
حروف در وجود می آرد و همان سیاهی باین لباس مختلف پیدا آید و آنچه ورای این باشد
تجلی ذاتی برقی گویند و آن کم باشد و اگر باشد نادر باشد **دقیقه ۱۳** در انسان گویند
روح و در صفات حق سبحانه گویند اسم حی در انسان گویند گوش آنجا گویند سمیع در انسان
گویند چشم آنجا گویند بصیر در انسان گویند زبان آنجا گویند کلیم در انسان گویند دماغ آنجا گویند
قدیر در انسان گویند عقل آنجا گویند علیم در انسان گویند دل آنجا گویند مرید پس انسان
با خود را بدین تعینات آنجا رسانیدا و از ان مراتب ظهور بانسان رسد اگر در حقیقت بنگری خود بخود
رسد بلکه نی نی خود بخود می باز و می نگرد **بیت** یار ما هر ساعتی آید ببازار دگر + تا بود حسن و
جمالش را خریدار دگر + کسوتی دیگر بپوشد جلوهٔ دیگر کند + مظهر دیگر نماید بهر اظهار دگر + ظهور
کمالات بحق سبحانه و شهود تعینات به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم محقق و مقرر باد
الحمد لله والصلوة علی رسول الله و آله و اصحابه اجمعین فقط

تاریخ

مجموعہ رسالہ عقائد صوفیہ